

ظاهر سازی پسا فوردیستی

پائولو ویرنو

ترجمه‌ی سامی آل مهدی

موضوع این یادداشت‌ها «ظاهر سازی اجتماعاً ضروری» در زمانه‌ی پسا فوردیسم^۱ است. با این فرمول مختصر (که اتفاقاً خاستگاهش مارکسی است)، به مجموعه‌ی ذهنیات، تصاویر از جهان و از خود، و رفتارها و باورهای اشاره می‌کنم که هر چند کاذباند (به عبارتی، ظاهر سازی‌اند^۲)، اما در مشروعیت خاص جنبه‌های کاملاً واقعی و پابرجای مشخص شیوه‌ی تولید امروز ریشه دارند و از آن نشأت می‌گیرند. به عبارت دیگر، مسئله اشتباهات سو بژکتیوی نیست که فرهنگ غالب تولید کرده، بلکه مسئله باز نمایی‌هایی است که شرایط شدیداً انضمامی بالاجبار آن‌ها را تحمیل می‌کند. آن‌چه بدان نیاز داریم تشخیص آن ذره حقیقتی است که موجب حفظ ظاهر سازی کاذب می‌شود. هدف چنین تحقیقی بازشناسی ماتریالیستی سو بژکتیویته‌ی موجود در سرمایه‌داری پسا فوردیستی است.

قطعاً آرامش‌بخش‌تر می‌بود اگر تصور می‌کردیم که توهمات رایج امروز محصول پروپاگاندا‌ی رسانه‌ای‌اند و به همین خاطر می‌توان با یک پروژه‌ی شفاف‌سازی صبورانه و آموزشی از شرشان خلاص شد. متأسفانه این‌طور نیست. مبنایی مادی برای ایدئولوژی و بنیادی ابژکتیو وجود دارد که تزویر را تقویت و باز تولید می‌کند. مثالی کلاسیک بزینیم: در آثار مارکس ریشه‌ی بخش قابل توجهی از ایدئولوژی سرمایه‌داری به نهاد انضمامی مزد بازمی‌گردد. در واقع با ممکن شدن پول گرفتن پس از کار، مزد قویاً این باور کاذب را تحمیل می‌کند که آن‌چه در افزایش پول می‌گیریم کاری است که انجام می‌دهیم، در حالی که به نظر مارکس در واقع آن‌چه سرمایه‌دار در بازار می‌خرد، نیروی کار و ظرفیت خالص روان‌تنی برای تولید است. بنابراین باید بپرسیم که در دوران پس از فوردیسم، چه چیزی با مزد به عنوان یک «فکت ایدئولوژیک» تطابق دارد: بنیان‌های معاصر ظاهر سازی اجتماعاً ضروری چیستند؟ درباره‌ی سه‌تا از بسیار مثال‌های ممکن بحث خواهیم کرد.

۱. خوداشتغالی

تشخیص شرایط مادی شکل گرفتن تصور واهی بسیاری از کارگران زیر دست مبنی بر این‌که می‌توانند و/یا باید مثل «کارفرمای خودشان» رفتار کنند سخت نیست. این‌جا می‌خواهم بر تنها یکی از جنبه‌های این پدیده تأکید

۱. Post-Fordism

۲. semblance

کنم: مبنای انضمامی خوداشتغالی کذایی چیزی است که به طور خاص مقدم است بر فعالیت تولیدی - به عبارتی، مبنای انضمامی آن فرازونشیب‌هایی است که فرد پیش از انجام این یا آن شغل باید از سر بگذراند (یا این که مبنایش وقفه‌ی بین یک شغل و شغل دیگر است). این که هیچ کارگری باور ندارد که خودش دارد زندگی‌اش را مدیریت می‌کند به خاطر شیوه‌ی کارش نیست، بلکه دلیلش شیوه‌ای است که با بازار کار کنار می‌آید.

زمان اختصاص یافته به پیدا کردن شغلی ثابت (درگیری اغلب طولانی‌مدت با مشاغل کوتاه و مختلف که غیررسمی، فصلی و غیره‌اند) در بطن «خوداشتغالی» تجربه‌شده توسط کارگران پساوردیستی است. این «جست‌وجوی» طولانی دیگر قسمی دوره‌ی میانی توخالی و منفعلانه نیست، بلکه یک فعالیت واقعی است که نیازمند ابتکار، آزاداندیشی، محاسبه‌گری، حس سازگاری و حتی کمی تحلیل مقدماتی «گرایش‌های بازار» است. شخص دنبال کار در نهایت به یک *دلال خرد* یا مدیری ماهر در روابط عمومی شبیه خواهد شد. در غیاب مکانیسم‌های سنتی کاریابی، برقراری روابط غیررسمی با اشخاص به غایت گوناگون ضروری شده است. این روابط اغلب غنی‌واجد ظرایف روان‌شناختی دشوار نیازمند میزان مشخصی فرصت‌طلبی هستند. و همان‌طور که ویلیامسن به ما یاد می‌دهد، فرصت‌طلبی اوج مهارت کارآفرینی است.^۳

نگرانی «در تماس بودن»، «دم دست بودن» (به عبارتی، همیشه در دسترس بودن) و «فرصت نامنتظره را قدر دانستن» یکی از ویژگی‌های عام شکلی از اجتماعی‌سازی است که قبل و بین مشاغل اتفاق می‌افتد. این‌جا فرضی مهم خود را مطرح می‌کند: تنوع و گسیختگی اشکال اشتغال در بستر قسمی فرآیند اجتماعی‌سازی اساساً یکپارچه اتفاق می‌افتند. همین فرآیند اجتماعی‌سازی است که پروژه‌ی سازمان‌یابی سیاسی - فارغ از هر شکلی که ممکن است پیدا کند - باید آن را دریابد. نقد توهمات مربوط به «خوداشتغالی» تنها در صورتی ممکن است که شامل بازشناسی (و ارزیابی سیاسی) مهارت‌های کارآفرینی مورد نیاز برای بقا در بازار کار شود، عادت نداشتن هیچ عادت، توانایی متابولیزه کردن ابتکار.

۲. حرفه‌ای‌گری

این کلمه‌ی جزئی که استفاده‌ای جهان‌شمول دارد، یکی از مزمین‌ترین توهمات بصری تولیدشده توسط پساوردیسم است. با خواندن نتایج یکی از آخرین تحقیق‌ها درباره‌ی کارگران فرودگاه فیومچینو^۴ در رم، از این مسئله جا می‌خوریم که چطور تعداد زیادی از این کارگران جوان (خصوصاً آن‌هایی که بیش از بقیه متأثر از پدیده‌های

^۳. ویرنو به الیور ویلیامسن اقتصاددان معاصر اشاره می‌کند که برای کارش درباره‌ی هزینه‌ی مبادله [transaction cost] و نظریه‌اش درباره‌ی چانه‌زنی و تعدیل توافقات قراردادی شناخته شده است. بنگرید به:

Oliver Williamson, *Markets and Hierarchies* (New York: The Free Press, 1975). (مترجم انگلیسی)

^۴. Fiumicino

اشتغال «مشروط» و «موقت» هستند) «حرفه‌ای‌گری»^۵ را حائز اهمیت بسیار می‌دانند و آن را یکی از خصایلی در نظر می‌گیرند که به احتمال زیاد موقعیت آن‌ها را بهبود می‌بخشد. یادتان باشد که کلمه‌ی کلیدی حرفه‌ای‌گری است، نه تخصص^۶. این تمایز مهم است. «تخصص» به مجموعه‌ای از وظایف از پیش تعیین‌شده‌ای گفته می‌شود که نیازمند سطحی مشخص (گاهی بیش‌تر، گاهی کم‌تر) از کاردانی فنی است؛ تخصص شامل کارآموزی و، در برخی موارد، تحصیلات دانشگاهی می‌شود. «تخصص» چیزی غیرشخصی و الزامی ابژکتیو است که می‌تواند بر اساس پارامترهای مشترک اجتماعی سنجیده شود. از طرف دیگر، «حرفه‌ای‌گری» را استعداد شخصی می‌دانند، شکلی از دانش عملی که همبسته‌ی شخص منفرد است؛ حرفه‌ای‌گری مجموع معلومات، تجارب، رفتارها و حساسیتی خاص است. درست فهمیدید، «حرفه‌ای‌گری» پساوردیستی با هیچ حرفه‌ی مشخصی همخوانی ندارد، بلکه مبتنی بر ویژگی‌های شخصیتی مشخصی است.

«حرفه‌ای‌گری» که اصلاً به هیچ مهارت جزء و خاصی اشاره ندارد، لفظ معذب‌کننده و پیچیده‌ای است که با آن به کاربست ژنریک‌ترین ویژگی‌های یک شخص ارجاع می‌دهیم. واضح بگویم، حرفه‌ای‌گری چیزی نیست جز هنر در جهان بودن^۷، هنر چانه‌زنی درباره‌ی موقعیت‌های گوناگون و هنر پاسخ‌گویی به ضربات سهمگین شانس. و بسیار مهم و معنادار است که این هنر در جهان بودن، خودش را قسمی منبع مولد معرفی می‌کند. بررسی نظام‌مند جدیدترین آیین‌نامه‌های مدیریت «روابط انسانی» (فرانکو آنجلی^۸ بسیاری از آن‌ها را، هم آمریکایی و هم اروپایی، منتشر کرده است) اهمیت به سزایی در تحقیق درباره‌ی ایدئولوژی خودجوش حرفه‌ای‌گری دارد. برای مثال، مصاحبه‌های کاری بیش‌تر به تمرکز بر گرایش‌ها و عادات، و جاه‌طلبی‌ها و «ارزش‌ها»ی داوطلب تمرکز دارند تا آشنایی او با کاری مشخص. بدون شک هدف از این مصاحبه‌ها چندان ارزیابی ظرفیت داوطلب برای فرمان‌برداری نیست، بلکه سنجش توانایی او در واکنش سریع و به‌موقع به تحولات فعالیت شبکه‌ای یا تولید به‌هنگام است. همان‌طور که درباره‌ی «خوداشتغالی» چنین است، نقد ایدئولوژی نباید واقعیت مادی را که ایدئولوژی در آن ریشه دارد نادیده بگیرد: «حرفه‌ای‌گری» مسئله‌ی ادغام نقش مولد عاطفه، سلیقه، گرایش و ظرفیت‌های زبانی-ارتباطی است.

۳. فردگرایی

بی‌شک فردگرایی نوین^۹ پساوردیستی علل متعددی دارد که بسیاری از آن‌ها مکمل یکدیگرند. تنها به یکی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. ایدئولوژی پیشرفت راه را برای ایدئولوژی فراگیر/مکان باز کرده است. انگاره‌ی زمان انباشتی

^۵. professionalism

^۶. specialization

^۷. being in the world

^۸. Franco Angeli

^۹. neo-individualism

و آینده‌محور که قویاً از سوی سازمان مادی فوردیسم حمایت می‌شد، به حس مواجهه‌ی مداوم با مجموعه‌ای خیالی از فرصت‌های مقارن دامن زده است که باید با انعطاف‌پذیری درباره‌شان مذاکره کرد. آن‌چه که به نظر در این نسبت با امکان به ماهو امکان مطرح می‌شود، بعد فردی تجربه است. قطعاً درست است که «فرصت‌ها»یی که در زمانه‌ی پسافوردیسم گه‌گاه پیش می‌آیند انتزاعی، پیاپی و قابل‌تعویض‌اند، و نمی‌توانند سرگذشتی خوش‌ساخت بسازند؛ به هر ترتیب، مسئله همین باقی می‌ماند که هر کدام از این فرصت‌ها همیشه خودش را فرصت «من» نشان می‌دهد، فرصت یک من خاص و صاحب‌اختیار.

مبنای واقعی/ایدئولوژی/مکان رابطه‌ی منعطف بین کار و ناکار^{۱۰} است - تغییر ناگهانی وظایف کاری، ضرورت تطبیق دادن خود با ابتکار مستمر، تجربه‌ی تغییر یافته‌ی زمان اجتماعی، فروپاشی «اجتماع تولیدگران» و غلبه‌ی امر شانس بر امر از پیش متعین. (ناگفته نماند: خوب است که بعدها مطالعه‌ای تطبیقی درباره‌ی ظهور پسافوردیسم و گسترش مسابقات تلویزیونی در ایتالیا انجام شود.) پیوند میان فردگرایی و پرستش امکان‌بازنمایی توجیهی اما مؤثر خود را در «اندیشه‌ی ضعیف» و مشتقات گوناگون آن یافته است.^{۱۱} مازاد نظریات پسامدرن را باید چیزی بیش‌تر (و بدتر) از مسئله‌ی بد نوشتن دانست. این مازاد دگرگونی مهمی را با دقت یک لرزه‌نگار نمایان می‌کند، اما آن را پیشرفتی مفید و رهایی‌بخش جلوه می‌دهد.

قطعاً مسئله نفی یا محکوم کردن «فردگرایی نوین» نیست. در عوض، باید در آن سمپتومی را ببینیم که روی هم‌رفته زیاد مذموم نیست: حساسیتی مشدد نسبت به آن‌چه در زندگی فرد یکتا و بازتولیدناپذیر است. باید خود‌انگاره‌ی «حوزه‌ی عمومی» را نظر به این حساسیت دوباره مفهوم‌پردازی کرد. از این گذشته، مارکس روزگاری با پادگوبه‌ای بس روشن‌گر از «فرد اجتماعی» (یعنی فردی که تکینگی‌اش تضعیف نشده، بلکه به وسیله‌ی تجربه‌ی جمعی تقویت و پیچیده‌تر شده است) به عنوان پایه‌ی نیرومند براندازی کمونیستی سخن گفته بود.

این جستار را مکس هنینگر از ایتالیایی به انگلیسی برگردانده است:

Virno, Paolo and Max Heninger. "Post-Fordist Semblance." *SubStance*, vol. 36 no. 1, 2007, p. 42-46.

^{۱۰}. non-labor

^{۱۱}. لفظ «اندیشه‌ی ضعیف» [*pensiero debole*] را فیلسوف ایتالیایی معاصر، جیانی واتیمو (Gianni Vattimo) سکه زد. «اندیشه‌ی ضعیف» اصطلاح واتیمو برای اشاره به رویکرد فلسفی پساروشنگرانه، پساکلام‌محور و پسامارکسیستی است که همه‌ی امیدش به کلان‌روایت‌های مدرنیته را از دست داده است. «اندیشه‌ی ضعیف» را می‌توان مشخصاً نسخه‌ی ایتالیایی چیزی دانست که عموماً «پسامدرنیسم» نامیده می‌شود. بنگرید به:

Pier Aldo Rovatti and Gianni Vattimo (eds.), *Il pensiero debole* (Milan: Feltrinelli, 1983.) (مترجم انگلیسی)